

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال دوم (۱۳۹۱)، شماره پنجم

وطن‌دوستی از دیدگاه قرآن و روایات

علی محمد میرجلیلی
کمال صحرائی اردکانی
حمیده سادات موسویان

چکیده

وطن از عناوینی است که نزد همه انسان‌ها و نیز در ادیان آسمانی و بخصوص، دین مقدس اسلام مورد توجه بوده و از قداست و احترام ویژه‌ای برخوردار است و در آموزه‌های دینی به محبت و مهرورزی نسبت به آن سفارش فراوان شده است. عشق به وطن، میلی طبیعی است که خداوند در بین مخلوقاتش قرار داده است به گونه‌ای که حتی حیوانات نیز به محل زندگی خود گرایش غریزی دارند. دین اسلام این میل را مورد توجه قرار داده و ترک وطن و مهاجرت از آن را تنها در مواقع و شرایط خاص، مطلوب معرفی می‌کند. از دیدگاه اسلام، وطن‌گرایی، نباید جنبه افراطی و منفی به خود بگیرد و بالتبع، موجب تبعیض گردد و انسان‌ها را تحت عنوان ملیت‌های مختلف، از یکدیگر جدا و روابط خصمانه و جنگ‌های خونینی در بین آنان ایجاد کند. این‌گونه وطن‌دوستی در اسلام مذموم است. دانشمندان و مفسران اسلامی در شرعی بودن حُب وطن تردیدی ننموده و با بسیاری از آیات و روایات آن را اثبات کرده‌اند. در این مقاله، نظر اسلام پیرامون وطن‌دوستی مورد بحث قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: وطن، حُب، وطن‌دوستی، قرآن، روایات.

۱. دانشیار دانشگاه یزد / almirjalili@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه یزد / k_sahraei@yahoo.com

۳. دانش آموخته‌ی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه یزد (نویسنده‌ی مسئول) / h.saba23@gmail.com

مقدمه

وطن زادگاه و مکانی برای حفظ مال، ناموس، عزّت و شرف انسان است؛ و به همین جهت یکی از نشانه‌های خردمندان، دلدادگی به وطن است.

عشق به وطن، مهم‌ترین مبین و مظهر وابستگی انسان به وطنش محسوب می‌شود. خداوند بزرگ، سرشت مردم جهان را با وطن‌دوستی آمیخت و هر گروهی را به شهری که دارند خشنود ساخت، و خاک و زمین آنان را در نظرشان محبوب کرد. البتّه خداوند، طبیعت انسان‌ها را گوناگون آفریده است ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾ (نوح / ۱۴) و اگر این اختلاف طبایع در سرشت انسان‌ها نبود، هر انسانی خواستار پرمحصول‌ترین شهرها و متعادل‌ترین کشورها بود و اگر چنین بود مردم جهان برای به دست آوردن مراکز و شهرهای پرمحصول، با یکدیگر کشمکش و نزاع داشتند (ابن الفقیه، ۱۴۱۶، ص ۴۸۷). اگر عشق به وطن نبود مناطق بد آب و هوا یا عادی بکلی ویران می‌شد، زیرا کسی در آنجا سکنا نمی‌گزید، بلکه به مناطق بهتر می‌رفت. لازمه این کار، متروکه ماندن و خراب شدن آبادی‌ها و روستاهای دوردست و به هدر رفتن فواید فراوان است. زیرا در آنها معادن و منابع فراوانی است که در شهرهای بزرگ یافت نمی‌شود و انسان بدان نیاز دارد. به همین جهت، خداوند عشق به وطن را در دل مردم انداخته است - به طوری که هر کس وطن خود را بر مناطق دیگر ترجیح می‌دهد. روستاییان زمانی که به شهر می‌آیند ماندن و خوابیدن در آنجا برایشان نامطلوب است، با وجود آنکه امکانات موجود در شهرها بسیار بیشتر است.

همه مخلوقات به جایی که در آن به دنیا آمده‌اند علاقه دارند. عشق به وطن میلی طبیعی است که خداوند در بین مخلوقاتش قرار داده است تا آنجا که حیوانات نیز به وطن خود عشق می‌ورزند. به عنوان نمونه، حیوانات اهلی به اصطبل خود، پرنده به لانه خود و وحوش بیابان به غارهای خود پناه می‌برند. انسان نیز چنین است، هرچند نفع و روزی‌اش در غیر وطن موجود باشد.

سؤال اصلی این تحقیق آن است که اسلام نسبت به وطن‌دوستی چه نظری دارد و آیا آن را تأیید می‌کند؟

محبت به وطن در اسلام

اسلام دین فطرت است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (الروم / ۳۰): «روی خود را متوجّه آیین خالص پروردگار کن! این

فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار.»

به همین جهت، محبت به وطن که جزو طبیعت انسان و سرشت افراد و اجتماعات بشری قرار دارد مورد تأیید اسلام است. وطن در اسلام اهمیت بسزایی دارد و میهن‌دوستی، جنبه الهی و مفهومی مقدس دارد. به همین دلیل از پیامبر (ص) روایت شده است: «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» (حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱) (در مورد اعتبار این حدیث، رک به ص ۳۰، پی‌نوشت) این روایت، مبین رابطه ایمان و محل سکونت دائمی انسان است. رابطه وطن با ایمان شخص این است که هرگاه وطن به گونه‌ای باشد که ایمان شخص طلب می‌کند، مهر ورزیدن به چنین وطنی، بی‌شک جزو ایمان و از آثار آن می‌باشد (عمید زنجانی، ۱۳۶۵، ص ۲۵).

حضرت علی (ع) نیز فرموده‌اند: «عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ» (حرّانی، ۱۴۰۴، ص ۲۰۷/مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۴۵): «شهرها با وطن‌دوستی آباد می‌گردند.» و نیز سه چیز را از نشانه‌های کرامت و بزرگواری انسان دانستند: گریه بر گذشت عمر، اشتیاق و علاقه به وطن و تلاش برای نگهداری دوستان قدیمی (که معمولاً در وطن برای انسان پیدا می‌شود): «مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَاءُهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَ حَنِينُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ حِفْظُهُ قَدِيمِ إِخْوَانِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۱، ص ۲۶۴/مشکینی، ۱۴۲۴، ص ۲۸۴).

با همین مضمون، حدیث دیگری از ایشان روایت شده است: «مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ خَمْسُ خِصَالٍ مَلَكَهُ لِسَانُهُ وَ إِقْبَالُهُ عَلَى شَأْنِهِ وَ بُكَاءُهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَ حِفْظُهُ لِقَدِيمِ إِخْوَانِهِ وَ حَنِينُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ» (کراجکی، ۱۳۹۴، ص ۵۰): «پنج ویژگی از نشانه‌های بزرگواری انسان است: نگهداری زبان، به کار خود پرداختن (و عدم تجسس در کار دیگران)، گریه بر گذشت عمر، نگه داشتن دوستان قدیمی و اشتیاق به وطن.»

دانشمندان و مفسران اسلامی در شرعی بودن حُبِّ وطن تردیدی نکرده‌اند و با بسیاری از آیات و روایات آن را به اثبات رسانده‌اند. به عنوان نمونه به برخورد پیامبر (ص) استناد کرده‌اند که هرگاه از مسافرت باز می‌گشتند به دیوارهای شهر مدینه می‌نگریستند و شترشان را می‌خواباندند، و چنانچه سوار بر مرکب بودند به خاطر شدت علاقه به شهر مدینه، آن را به حرکت در می‌آوردند. (حرکت مرکب را تند می‌کردند): «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَتَنَظَرَ إِلَى جِدْرَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَ عَلَى دَابَّةٍ حَرَكَهَا مِنْ حُبِّهَا». (عسقلانی، بی‌تا، ص ۴۹۳/عینی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۳۵/بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۰۵). و برخی نیز اعلام ناراحتی پیامبر (ص) از ترک مکه و رفتن به سوی مدینه (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۳۶) و نیز وصیت حضرت

یوسف (ع) به قرار دادن تابوتش در کنار آرامگاه پدرانش (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۰۷) را دلیل بر مطلوبیت حُبّ وطن دانسته‌اند.

سیره علمای اسلام نیز مؤید محبوبیت وطن از نگاه اسلامی است. امام خمینی می‌فرماید: «اسلام وطن را- آنجایی که زادگاه است- احترام می‌گذارد» (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۱۶۸). «من همیشه در فکر ایران و در فکر وطن خودم- قم- بودم» (همان، ج ۶، ص ۴۱۱). آیات و روایات متعددی وجود دارد که مطلوبیت مهرورزی و حُبّ وطن را بیان کرده و ترک وطن در مواقع خاص را گوشزد می‌کند. این آیات و روایات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

(۱) آیات و روایاتی که به علاقه پیامبر (ص) و مسلمانان به زادگاهشان اشاره دارد. یکی از آنها آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (القصص / ۸۵) است که بیان می‌کند: «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی‌گرداند!» این آیه، از جمله آیاتی است که تفسیر آن بدون توجه به سبب نزول دشوار است. برخی، کلمه «معاد» را به معنای روز قیامت دانسته‌اند و طبیعی است که در این صورت معنای واضحی از آیه به دست نمی‌آید؛ زیرا ارتباط رستاخیز و فرض شدن قرآن معین نیست. اما با توجه به سبب نزولی که برای آن بیان شده، مفهوم صحیح آیه روشن می‌گردد (غضنفری، ۱۳۸۴، ص ۱۵۲). هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد در راه به جُحْفَه (منطقه‌ای میان مکه و مدینه) رسید و مسیر رفتن به سمت مکه را شناخت. مشتاق مکه شد و زادگاه خود و پدرانش را به یاد آورد. پس جبرئیل نازل شد و فرمود: «أَتَشْتَاقُ إِلَىٰ بَلَدِكَ وَ مَوْلَدِكَ؟ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ (ع) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ يَعْنِي لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَكَّةَ» (فتال نیشابوری، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۶): «آیا مشتاق شهر و زادگاهت شده‌ای؟ پیامبر (ص) فرمود: آری. جبرئیل فرمود: خداوند می‌فرماید: همان کسی که قرآن را بر تو فرض و واجب کرد تو را به زادگاهت، مکه، باز می‌گرداند.» این روایت نشان می‌دهد که پیامبر (ص) به زادگاه و وطن خویش علاقه داشته و در حالی که تنها چند روز بیشتر از خروجش از مکه نگذشته بود، علاقه خود را به آن بیان داشته است. و این اولین بشارت از طرف خداوند برای ایشان بود و اولین خیر و برکتی بود که به واسطه هجرت به آن حضرت خبر داده شد - هجرتی که موجب فتح سرزمین‌ها و ایمان بندگان و یاری دین خدا بود.

با توجه به اینکه آیه مزبور پس از داستان هجرت حضرت موسی (ع) از مصر و برگشتن وی پس از بعثت مطرح شده، معنای وطن برای واژه معاد، بهترین و مناسب‌ترین معنا است

(طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۸۷). روایاتی که در تفسیر آیه آمده نیز آن را تأیید می‌کند. از سوی دیگر نکره به کار رفتن کلمه «معاد» برای آن است که به عظمت بازگشت پیامبر (ص) اشاره کند و بفهماند که این برگشتن قابل قیاس با بودن قبلی پیامبر (ص) در مکه نیست و تاریخ هم این معنا را تأیید می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۸۸ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۱۹۶).

همچنین در احوال پیامبر (ص) نقل شده که کلمه «الوطن! الوطن!» را زیاد به کار می‌برده‌اند (ملاحیث، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۰۴).

حضرت فاطمه (س) راجع به پدر بزرگوارشان فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَهْتَمُّ لِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ فَأَمَّتَهُ اللَّهُ مِنْهَا وَبَشَّرَهُ بِهَا لِفِرَاقِهِ وَطَنَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۳، ص ۳۴) «رسول خدا درباره ده موضوع نگران و اندیشناک بود و خداوند توانا او را آسوده خاطر ساخته و به اموری بشارت داد: یکی از آن موضوعها دوری آن حضرت از وطنش مکه بود که خداوند به او وعده بازگشت داد و فرمود: همان خدایی که قرآن را بر تو نازل کرده تو را به زادگاهت باز می‌گرداند» (القصص / ۸۵).

همچنین نقل شده که پس از استقرار مسلمانان در مدینه و بیمار شدن عده زیادی از آنان و ابراز علاقه‌شان به مکه، پیامبر (ص) فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ وَصَحَّحْنَا لَهَا وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدَّهَا وَانْقُلْ حُمَاهَا وَوَبَّأَهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۶۴ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۹ / راوندی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۹ / حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۳۴۸): «خدایا مدینه را برایمان دوست‌داشتنی کن- همان‌گونه که مکه را برایمان دوست‌داشتنی نمودی- و آن را برایمان سلامت بدار و صاع و مُدِّ ما را پر برکت کن (غذاها را بر ما وسیع و پر برکت قرار بده) و وبا و بیماری را از این منطقه ببر و به بیابان جُحْفَه منتقل کن.»

روایات فراوانی از پیامبر (ص) راجع به اوصاف شهر مکه نقل شده که عظمت و بزرگداشت این شهر را نشان می‌دهد. وجود این روایات بیانگر این موضوع است که این شهر علاوه بر سوابق تاریخی آن، به عنوان وطن پیامبر (ص) مورد تمجید قرار گرفته است. به عنوان نمونه از عبدالله بن عباس نقل شده: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِمَكَّةَ مَا أَطْيَبَكِ مِنْ بَلَدَةٍ وَأَحَبَّكَ إِلَيَّ لَوْ لَا أَنَّ قَوْمَكَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۷، ص ۲۲۹): «رسول خدا (ص) خطاب به مکه فرمودند: در جهان هیچ شهری را مانند تو (مکه) دوست ندارم و اگر قوم تو

(مردم مکه) مرا بیرون نمی‌کردند، هرگز به اختیار خود از تو خارج نمی‌شدم.» و در روایتی دیگر از ایشان آمده است: «مَا سَكَنْتُ غَيْرَكَ» (مجلسی، همانجا): «به جز تو (ای شهر مکه) در جایی ساکن نمی‌شدم.»

از ابن سابط نیز روایت شده است: «لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَنْطَلِقَ إِلَى الْمَدِينَةِ اسْتَلَمَ الْحَجْرَ وَقَامَ وَسَطَ الْمَسْجِدِ وَانْتَفَتَ إِلَى الْبَيْتِ فَقَالَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا وَضَعَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ بَيْتًا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْكَ وَمَا فِي الْأَرْضِ بَلَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْكَ وَمَا خَرَجْتُ عَنْكَ رَغْبَةً وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ أَخْرَجُونِي» (مجلسی، همانجا): «هنگامی که پیامبر (ص) می‌خواست به سوی مدینه برود، حجرالاسود را لمس کرد و وسط مسجدالحرام ایستاد و به خانه خدا نگریست. سپس فرمود: من می‌دانم که خداوند در زمین خانه‌ای دوست‌داشتنی‌تر از تو ایجاد نکرد و در روی زمین جایی بهتر از تو نیست. من به اختیار خود از تو بیرون نرفتم، و لیکن کافران مرا بیرون کردند.»

پیامبر (ص) با یادآوری اوصاف نیکوی شهر مکه، ناراحت و گریان می‌شد که این موضوع نشانگر اشتیاق و مهرورزی آن حضرت به وطن اوست. نقل شده که ابان بن سعید برای رسیدن به حضور رسول خدا (ص) از مکه به مدینه آمد. پیامبر (ص) از او پرسید: «يَا أَبَانَ كَيْفَ تَرَكْتَ أَهْلَ مَكَّةَ؟ فَقَالَ تَرَكْتُهُمْ وَقَدْ جِيدُوا وَ تَرَكْتُ الْإِذْخِرَ وَقَدْ أَعَذَقَ وَ تَرَكْتُ الثَّمَامَ وَقَدْ خَاصَ فَأَغْرَوْرَقَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ صَحْبِهِ» (ورام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸) «ای ابان! مردم مکه را در چه حال ترک گفתי؟ عرض کرد: آنان را ترک کردم در حالی که باران بر آنان باریده بود و گیاه اذخر (نوعی گیاه خوشبو است) به بار نشسته بود و گیاه ثمام (نوعی گیاه است) برگ کرده بود! چشمان پیامبر (ص) و یارانش با شنیدن این سخنان پر از اشک شد.»

از این حدیث استفاده می‌شود که پیامبر (ص) پس از هجرت، با یادآوری اوصاف نیکوی شهر مکه که وطن ایشان بود، ناراحت می‌شد. و این موضوع نشانه اشتیاق و مهرورزی پیامبر (ص) به وطن است.

قرآن، در آیاتی به زادگاه پیامبر اسلام (ص) سوگند می‌خورد: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (البلد/ ۲۱): «سوگند به این شهر (مکه) و حال آنکه تو در این شهر جای داری.»

منظور از «هَذَا الْبَلَدِ» مکه است. مکه به خاطر اقامت و تولد حضرت محمد (ص) در آن، شرافت یافته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۸۹). گرچه در این آیات نام مکه صریحاً

نیامده است، ولی با توجه به مکی بودن سوره و اهمیّت فوق‌العاده این شهر مقدّس، مشخص می‌شود که منظور همان مکه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۷).

جمله ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ دلالت بر این دارد که مکه مکرمه به خاطر وجود پر فیض و پر برکت پیامبر (ص) چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است. حقیقت آن است که ارزش سرزمین‌ها به ارزش انسان‌های مقیم در آنهاست، ارزش شهر مکه (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به سبب وجود بنده خاصّ خدا حضرت محمد (ص) است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۷).

پیامبر اکرم (ص) در جریان فتح مکه و پس از فتح، زمانی که شنید انصار نگران هستند و با هم زمزمه می‌کردند و می‌گفتند: پیامبر به وطن خود علاقه‌مند است و نسبت به خانواده و اقوامش لطف و مهربانی دارد (و ممکن است عشق به وطن او را در مکه نگه دارد)، به آنها فرمود: نه؛ من بنده و رسول خدا هستم و به سوی شما هجرت کردم. زندگی‌ام با شما و مرگم با شماست. در این حال، انصار گریستند و گفتند: والله یا رسول الله! ما این سخن را نگفتیم مگر به خاطر عشقی که به خدا و رسول داریم: «قال (ص): يا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! قَالُوا: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: قُلْتُمْ: أَمَا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتُهُ رَغْبَةُ فِي قَرِيْبِهِ وَرَأْفَةُ بِعَشِيْرَتِهِ، قَالُوا: قَدْ قُلْنَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا أَسْمَى إِذَا، قَالَ: كَلَّا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، هَاجَرْتُ إِلَيْكُمْ، الْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ وَالْمَمَاتُ مِمَّا تَكُمُ، قَالَ: فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا قُلْنَا الَّذِي قُلْنَا إِلَّا الضَّنُّ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۵۴۳) اینکه پیامبر (ص) سخن آنان را که گفته بودند پیامبر به وطنش علاقه دارد رد نکرد نشانه آن است که او به وطن خویش علاقه داشته است و با گفتن جمله «زندگی‌ام با شما و مرگم با شماست» خیالشان را راحت کرد که تا آخر عمر در کنار آنان خواهد ماند.

۲) آیات و روایاتی که به موضوع اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از وطنشان می‌پردازد و اخراج کنندگان را نکوهش می‌کند. به طور مثال آیه: ﴿وَكَايْنٌ مِنْ قَرِيْبَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرِيْبِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾ (محمد/ ۱۳) «و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را [از خود] بیرون راند، که ما هلاکشان کردیم و برای آنها یار [و یاری] نبود».

منظور از قریه‌ای که پیامبر (ص) را از آنجا بیرون کردند همان مکه است (سبزواری، ۱۴۱۹، ص ۵۱۳/ ابن عجبیه، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۶۲). این آیه قلب پیامبر (ص) را تقویت و اهل مکه را تهدید و تحقیر می‌کند. مفسران در تفسیر این آیه، به سخن پیامبر (ص) خطاب به مکه: «ما

أُطِيبِكِ مِنْ بَلَدَةٍ وَ أَحَبُّكَ إِلَيَّ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۷، ص ۲۲۹) و نیز «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» (حرّ عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱) اشاره کرده‌اند (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۳۴۳) که دلالت بر مطلوبیت حُب وطن می‌کند.

در این باره از امام حسن مجتبی (ع) روایت شده است: «لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) بِمَكَّةَ وَ أَظْهَرَ بِهَا دَعْوَتَهُ... سَعَوْا فِي خَرَابِ الْمَسَاجِدِ كَانَتْ لِقَوْمٍ مِنْ خِيَارِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ... فَسَعَى هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكُونَ فِي خَرَابِهَا، وَ أَدَى مُحَمَّدٍ (ص) وَ سَائِرِ أَصْحَابِهِ وَ الْجَنُودِ إِلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ نَحْوَ الْمَدِينَةِ التَّفَتَ خَلْفَهُ إِلَيْهَا وَ قَالَ: اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّكَ وَ لَوْ لَأَنَّ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ لَمَا آتَرْتُ عَلَيْكَ بَدَلًا وَ لَأَبْتَغَيْتُ عَلَيْكَ بَدَلًا وَ إِنِّي لَمُعْتَمِدٌ عَلَى مُفَارَقَتِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَفْرُتُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ سَرُّدُكَ إِلَى هَذَا الْبَلَدِ ظَافِرًا غَانِمًا سَالِمًا قَادِرًا قَاهِرًا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ يَعْنِي إِلَى مَكَّةَ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۲۱/نوری، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۳۴۵): «هنگامی که خدا پیامبر (ص) را در مکه مبعوث کرد و دعوت خود را علنی کرد... کفار شروع به خراب کردن مساجدی کردند که گروهی از بهترین یاران پیامبر (ص) ساخته بودند... پس مشرکان در راه تخریب مساجد و اذیت پیامبر (ص) و سایر یارانش تلاش و او را مجبور به خروج از مکه و رفتن به سمت مدینه کردند. پیامبر (ص) به پشت سر خود نگاه کرد و (خطاب به مکه) فرمود: خدا می‌داند که من تو (ای شهر مکه) را دوست دارم و اگر اهل تو (مردم مکه) مرا از تو اخراج نمی‌کردند هیچ منطقه‌ای را بر تو برتری نمی‌دادم و با تو عوض نمی‌کردم و من به خاطر جدایی از تو غمناکم. خداوند به پیامبر (ص) وحی کرد: ای محمد، خداوند والا مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: ما بزودی، تو را به این شهر با پیروزی و گرفتن غنائم در حالت سلامتی و قدرت و برتری (سیاسی و نظامی) برمی‌گردانیم. و این است سخن خداوند که فرمود: کسی که قرآن را بر تو نازل کرد تو را به معاد یعنی به وطن مکه باز می‌گرداند.»

بنابراین، پیامبر (ص) با میل و رغبت خود مکه را ترک نکرد؛ بلکه این کار را بناچار انجام داد و هنگامی که از مکه بیرون می‌شد، دل مبارکش در گرو آن شهر بود، منتها به سبب نامردمی‌های آن قوم که سدی در راه انتشار اسلام بودند، مجبور به این مهاجرت شد (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۳۶).

آیات: ﴿... وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾ (البقره / ۲۱۷): «و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر، و فتنه (شرک) از کشتار بزرگتر است.» و ﴿الْأَلَا

تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتَحَسِبْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَخَقُّ أَنْ تَحْسَبُوهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿التوبه / ۱۳﴾: «چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند، و آنان بودند که نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ با اینکه اگر مؤمنید خدا سزاوارتر است که از او بترسید.» و آیه: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (الإسراء / ۷۶): «و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند تا تو را از آنجا بیرون سازند و در آن صورت، آنان [هم] پس از تو جز [زمان] اندکی نمی‌مانند.» نیز راجع به اخراج پیامبر (ص) و مؤمنان است، که مطلوبیت حُبّ وطن و اهمیت آن را نشان می‌دهد.

۳) وجود آیات و روایاتی که از لزوم دفاع از وطن و مشروعیت آن سخن می‌گویند نشان می‌دهد که وطن سرمایه‌ای ارزشمند است و دفاع از آن ضروری است. با توجه به آنکه اغلب جنگ‌های مسلمانان در جهت دفاع از سرزمین‌های اسلامی بوده، این نوع آیات و روایات در کنار لزوم مهر و حُبّ نسبت به دین اسلام، به نوعی مطلوبیت مهر و حُبّ وطن را نتیجه می‌دهند.

سخن حضرت علی (ع) در خطبه جهادیه درباره مذمت از قومی که در خانه‌هایشان با آنها به جنگ می‌پردازند و اظهار ناراحتی ایشان از اشغال شهر انبار توسط دشمن، مؤید این مدعاست: «فَوَاللَّهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا...» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۵/ نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۶۹/ مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۸۱/ مشکینی، ۱۴۲۴، ص ۱۴۰): «به خدا سوگند، با مردمی در آستانه خانه‌شان نجنگیدند، جز اینکه جامعه خواری بر آنان پوشیدند.»

برای آزادی وطن از دست متجاوزان، مبارزه لازم است و این دفاع امری جایز و مشروع می‌باشد: ﴿أَذِنَ لِّلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (الحج / ۳۹ و ۴۰): «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آنها تواناست. همانان که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست! و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی که او را یاری کنند یاری می‌کند. خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

با توجه به این آیه، آوارگی از وطن، روشن‌ترین نمونه مظلومیت است و مظلومانی که از وطن خود رانده شوند، مجازند با دشمنان و متجاوزان جهاد کنند. مبارزه کردن با سلب‌کنندگان آزادی انسان در انتخاب مسکن، امری پسندیده است و خداوند، مدافع و حامی و یاور کسانی است که به ظلم از دیارشان اخراج شدند.

۴) آیات و روایاتی که بیان می‌کند بسیاری از افراد به ناحق از وطن خود رانده شدند و یا به اخراج از وطن تهدید شدند. وطن از بزرگترین دارایی‌های انسان محسوب شده است، که کافران زورگو با تهدید به اخراج کردن پیامبران، آنها را از حق طبیعی خود محروم می‌کردند. اخراج از وطن، تهدیدی بود که نسبت به پیامبران صورت گرفت. آیه ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾ (ابراهیم/ ۱۳) به بیان این موضوع پرداخته و می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند، به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به کیش ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم کرد.»

اشراف سرکش و زورمند قوم شعیب وی را تهدید کردند و گفتند: ای شعیب، سوگند می‌خوریم که قطعاً، هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از قریه و محیط خویش خواهیم راند - مگر آنکه به آیین ما برگردید. شعیب پاسخ داد: و هر چند از آن کراحت داشته باشیم؟ ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾ (الأعراف / ۸۸).

این آیه نیز از قوت و ریشه‌دار بودن حُب وطن سخن می‌گوید. البته، وطن‌دوستی در برابر ایمان و عقیده تاب تحمل ندارد و مغلوب می‌شود، هر چند که این آیه، حُب وطن را به عنوان میلی قدرتمند عرضه می‌کند.

حضرت یوسف (ع) نیز گرفتار توطئه برادرانش شد و از وطن خویش آواره گردید. برادران حضرت یوسف (ع) تصمیم گرفتند او را از محیط زندگی و وطن مألوف خود دور کنند به طوری که کاملاً از ارتباط با خانواده خود جدا گردد (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱۱، ص ۳۵۱): ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ...﴾ (یوسف / ۹) برادران گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر، فقط به شما باشد...»

این آیه، مبین این موضوع است که هر انسانی ممکن است در وطنش دارای امکانات، مزایا و منافع باشد که در غیر وطن یافت نخواهد شد و این امر موجب دلبستگی بیشتر شخص به زادگاهش می‌گردد.

همچنین، تعدادی از آیات قرآن به موضوع اخراج حضرت لوط (ع) اختصاص دارد؛ از جمله: ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (الأعراف / ۸۰-۸۲): «و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت (ی) را مرتکب می‌شوید، که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟ شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می‌آمیزید، آری، شما گروهی تجاوزکارید. ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند.» و ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَلْإِنَّمَا تَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (النمل / ۵۴-۵۶): «و (یاد کن) لوط را که چون به قوم خود گفت: آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست (لواط) می‌شوید؟ آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید؟ (نه؛) بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید. و (لی) پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: «خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آنها مردمی هستند که به پاکی تظاهر می‌نمایند.» از این آیه استفاده می‌شود که حضرت لوط (ع) به دلیل پاکدامنی‌اش به اخراج از وطن خویش تهدید شد که این نشانهٔ محبوبیت وطن است.

۵) دستهٔ دیگر، آیات و روایات زیادی است که به صورت امر و دستور، ترک وطن را در مواقع لازم بیان کرده و مهاجرت از آن را مطلوب معرفی می‌کند. خداوند مهاجرانی را که از مکه به قصد مدینه هجرت کردند تمجید می‌کند؛ زیرا آنها با ترک وطن، فداکاری بزرگی کردند: ﴿الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحشر / ۸): «این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند و آنها راستگویانند.»

بنای فطرت بر این است که انسان دوست‌دار وطنش باشد. هرگاه انسان به فطرت سلیم و طبیعت حقیقی‌اش که خداوند او را بر آن اساس آفریده باز گردد، درمی‌یابد که در احساس و

عواطفش محبت به وطن وجود دارد، وطنی که از نعمت‌هایش بهره می‌گیرد. اما در صورت ضرورت، باید وطن را ترک و هجرت کند.

آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء/ ۹۷): «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند.» صریحاً بیان می‌کند یکی از سؤالاتی که ملائکه در هنگام مرگ از شخص محتضر می‌پرسند و جواب می‌شنوند درباره هجرت از وطن است و کسانی را که در وطن مظلوم شده و توانایی مهاجرت داشته‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند توبیخ نموده بلکه از آن جهت که وعده آتش دوزخ به آنان داده شده است مرتکب گناه کبیره گشته‌اند.

در آیه ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران/ ۱۹۵): «پس گناهان کسانی را که هجرت کردند و از وطن‌هایشان رانده شده‌اند و در راه من آزار دیده‌اند و جنگیده‌اند و کشته شده‌اند، می‌زدایم و آنان را در بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری است داخل می‌کنم. این پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست.» اخراج مؤمنان از اوطان‌شان اذیت و آزار تلقی شده است. از سوی دیگر در این آیه از هجرت سخن گفته شده که در مقابل حُبّ وطن که میل ذاتی انسان است، برای انسان سخت و دشوار می‌باشد.

۶) گروهی از آیات، علاقه به وطن را به نحو اشاره و ضمنی بیان و تأیید می‌نماید:

– ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُنَقَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (المائدة/ ۳۳): «کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.»

این آیه بیان می‌کند که تبعید و دور شدن از وطن، مانند قتل و به دار آویختن است که کبفری سخت و طاقت فرسا محسوب می‌گردد. این موضوع نشانه محبویّت وطن و تعلق خاطر انسان به آن است.

– ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ... وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ﴾ (البقره/ ۸۴): «و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که... یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید.»

– ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾ (الحج / ۳۹ و ۴۰): «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آنها تواناست، همان‌ها که از وطنشان، بناحق، رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!»

– ﴿... قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا...﴾ (البقره / ۲۴۶): «گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم- در حالی که از وطن و فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند؟)»

این آیات، دوری از وطن را ریاضتی سخت معرفی نموده و عشق به وطن را امری طبیعی دانسته است.

۷) گروه دیگری از آیات و روایات، محبویّت وطن را به طور مستقیم، نشان می‌دهند و دلالت دارند که انسان به محل سکونت و زندگانی خویش علاقه و دل‌بستگی دارد: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (التوبه / ۲۴): «بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند.»

حضرت علی (ع) در خطبه‌ای، اصحاب خود را به جنگیدن تشویق می‌کند و راجع به وابستگی آنان به وطن‌هایشان می‌فرماید: «... الْيَوْمَ تُبَلَى الْأَخْبَارُ وَاللَّهِ لَأَنَا أَشَوْقُ إِلَىٰ لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَىٰ دِيَارِهِمْ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، خطبه ۱۲۴، ص ۱۸۱): «امروز، ادعاهای و اظهارات شما (در

مورد ایمان و شجاعتان) مورد آزمایش قرار می‌گیرد. سوگند به خدا، اشتیاق من به ملاقات با دشمنان از اشتیاق آنها برای بازگشت به خانه‌ها و وطن‌هایشان بیشتر است.»

۸) در برخی از آیات، بین دوست داشتن وطن با دوست داشتن جان مقارنه شده است: ﴿وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾ (النساء / ۶۶): «و اگر به آنان دستور می‌دادیم یکدیگر را به قتل برسانید و یا از وطن خود، بیرون روید، تنها عده کمی از آنها عمل می‌کردند و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند، برای آنها بهتر بود و موجب تقویت ایمانشان می‌شد.»

با توجه به مفهومی که برای آیه بیان شده، آیه صراحت دارد بر اینکه تعلق خاطر افراد به وطن‌هایشان در جان آنها ریشه دارد. از همین رو، از برخی از صحابه چون عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود، ثابت بن قیس و... نقل شده که گفته‌اند: «لَوْ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا أَوْ نَخْرُجَ مِنْ دِيَارِنَا لَفَعَلْنَا» (زحیلی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۴۲): «اگر خدا به ما امر می‌کرد خودمان را بکشیم یا از دیارمان خارج شویم، چنین می‌کردیم.»

در روایات نیز دوری از وطن با مرگ یکسان دانسته شده است: «الْاَغْتِرَابُ أَحَدُ الشَّتَاتَيْنِ» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۳۵ / خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۴): «رفتن از وطن یکی از دو پراکندگی است.» پراکندگی از دوستان با رفتن از وطن، حکم پراکندگی با مرگ را دارد و به منزله آن است (خوانساری، همانجا).

۹) در آیه دیگر، بین واژه وطن با دین مقارنه شده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِيْمًا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (الممتحنه / ۸-۹): «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند - چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از وطن‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است.»

در این آیه، از دوست داشتن کسانی که اقدام به اخراج مسلمانان از وطنشان نموده و در امر دین با آنها جنگیده‌اند نهی شده است که مطلوبیت حُب وطن و اهمیت آن را می‌رساند.

۱۰) از مفهوم روایاتی که دلالت بر آن دارد که به غربت نروید یا شخص غریب و دور از وطن سزاوار دلسوزی است و خداوند به او رحم می‌کند نیز اهمیت وطن و بودن در آن قابل برداشت است. همچنین روایاتی که در آنها سفارش شده که فرد غریب را پناه بدهید.

پیامبر بزرگوار اسلام (ص) فرمودند: «الْغَرِيبُ إِذَا مَرَضَ فَتَنَظَّرَ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۹۰): «شخص غریب هر گاه بیمار شود و به طرف چپ و راست و رو به رو و پشت سر خود نگاه کند و هیچ کس را نبیند، خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد.»

همچنین، از ایشان نقل شده که فرمودند: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي أَرْضٍ غُرْبَةٍ تَغِيبُ عَنْهُ فِيهَا بَوَاكِيهِ إِلَّا بَكَتَهُ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا... وَبَكَتَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَتْ يَصْعَدُ فِيهَا عَمَلُهُ وَبَكَاهُ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤَكَّلَاتُ بِهِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۹۹ و ۱۳۶۴، ص ۱۶۹/مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۴، ص ۶۶/احسائی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۰): «هیچ مؤمنی نیست که در سرزمین غربت و دور از وطن بمیرد و گریه‌کننده‌ای نداشته باشد مگر اینکه تمام زمین‌هایی که بر روی آن خدا را عبادت می‌کرده برایش گریه می‌کنند... و درهای آسمان که عملش از آنجا بالا می‌رفته و دو فرشته موکل بر اعمالش برایش گریه می‌کنند.»

پیامبر اسلام (ص) در حدیثی که نشانه اجر و اعتبار شخص غریب در پیشگاه الهی و دال بر محبوبیت وطن است فرمودند: «... مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي غُرْبَةٍ إِلَّا بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً لَهُ حَيْثُ قَلَّتْ بَوَاكِيهِ وَفُسِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بِنُورٍ يَتَلَأَأُ مِنْ حَيْثُ دُفِنَ إِلَى مَسْقَطِ رَأْسِهِ» (مجلسی، همان، ص ۲۰۰): «هیچ انسان مؤمنی نیست که در غربت بمیرد مگر اینکه ملائکه از روی رحمت بر او گریه می‌کنند آنجا که گریه‌کنندگان بر او کم باشند و به او در قبرش، وسعت می‌بخشند به وسیله نوری که از جایی که در آن دفن می‌شود تا وطن و زادگاهش را روشنایی می‌بخشد.»

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «إِنَّ الْغَرِيبَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ التَّنَفَّتْ يَمَنَةً وَيسْرَةً وَلَمْ يَرَ أَحَدًا رَفَعَ رَأْسَهُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِيَّيْ مَنْ تَلْتَفَيْتُ؟ إِيَّيْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنِّي؟! وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَئِنْ أَطْلَقْتُكَ عَنْ عَقْدَتِكَ لَأُصِيرَنَّكَ فِي طَاعَتِي وَ لَئِنْ قَبَضْتُكَ لَأُصِيرَنَّكَ إِلَى كَرَامَتِي» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۹۹): «انسان غریب هر گاه در حال جان دادن به سمت راست و چپش نگاه کند و کسی از خویشان و فامیلش را در کنار خود نبیند، سرش را بلند می‌کند. خداوند می‌فرماید: به سوی چه کسی توجه می‌کنی، کسی برایت از من بهتر هست؟ به عزت و جلالم سوگند، اگر زبان تو را

باز کنم (یعنی تو را زنده نگاه دارم) به سوی طاعتم متوجه خواهم نمود و اگر تو را بمیرانم به سوی کرامت و رحمت می‌برم.»

بیتی نیز به امام علی (ع) منسوب است که در مذمت و نکوهش غربت و دوری از وطن سروده‌اند. وجود این شعر به این معناست که غربت و دوری از وطن امری مطلوب نیست، بلکه ماندن در وطن و مهرورزی نسبت به آن مجاز است:

«یا قوم لا ترغبوا فی غربۃ ابدأ إنَّ العَربَ غَربٌ حیثُ ما کانا»

(امام علی بن ابی‌طالب ع، ۱۳۶۹، ص ۴۵۷)

یعنی: «ای قوم! هرگز علاقه‌مند به غربت نباشید، چون فرد دور از وطن هر جا باشد غریب

است.»

و نیز فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَسُّ الْأَسِّينَ بِأَوْلِيَانِكَ... إِنَّ أَوْحَشَتَهُمُ الْعُرْبَةُ أَسَّهُمْ ذِكْرُكَ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۶، ص ۳۲۹ / نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۳۴۹ / رسولی، ۱۳۹۶، ص ۱۰۷): «خدایا تو همدم و مونس اولیائت هستی... و هرگاه غربت و دوری از وطن آنان را می‌ترساند با یاد تو انس می‌گیرند.» در این حدیث غربت و دوری از وطن، عامل وحشت شمرده شده است.

امام سجّاد (ع) به هنگام طلب بخشش از خداوند فرمودند: «اللَّهُمَّ يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَعِيثُ الْمُذْنِبُونَ... يَا أَسَّ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ» (امام سجّاد ع)، (۱۳۷۶، ص ۷۸): «خدایا! ای آنکه به واسطه رحمت، گناهکاران از تو امان می‌خواهند... ای آنکه همدم هر انسان ترسیده و غریب و دور از وطن هستی.»

امام رضا (ع) راجع به غربت خودشان فرمودند: «وَاللَّهِ مَا مِثَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ فَفِيلٌ لَهُ فَمَنْ يَقْتُلُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفِنُنِي فِي دَارِ مُضَيَّقَةٍ وَبِلَادِ غُرْبَةٍ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي... حُسْبِيرَ فِي زُمْرَتِنَا وَجَعَلَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَفِيقَنَا» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۸۵ و ۱۳۶۲، ص ۶۳ و ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۵۶ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۹، ص ۲۸۳ / شعیری، ۱۳۶۳، ص ۳۲ / فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۳): «به خدا هیچ کدام از ما نیست مگر اینکه کشته و شهید می‌گردد. از امام پرسیدند: ای پسر پیامبر، چه کسی شما را به قتل می‌رساند؟ فرمودند: بدترین خلق خدا در زمان من مرا به وسیله زهر می‌کشد و مرا در جایی تنگ و دور از وطن، دفن می‌کند. آگاه باش کسی که مرا در غربتم زیارت کند... در میان ما محشور می‌شود و در درجات بالای بهشت رفیق ما می‌گردد.»

و در دعای حضرت مهدی (عج)، بودن در غربت سبب وحشت شمرده شده است: «إِذَا أَوْحَشْتَنِي الْعُرْبَةَ أَسْنِي ذِكْرُكَ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۳، ص ۳۱۸ / شیخ بهائی، ۱۴۰۵، ص ۱۰۶ / حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۸۲): «چون بی کسی و غربت، مرا به وحشت اندازد یاد تو مرا مونس است.» وصیت امام صادق (ع) به عبدالله بن جندب، حاکی از اهمیت پناه دادن به انسانی است که از وطنش دور افتاده باشد: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: ... إِنَّمَا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِمَّنْ يَتَوَاضَعُ لِعَظَمَتِي... وَيُؤْوِي الْغَرِيبَ فَذَلِكَ يُشْرِقُ نُورَهُ مِثْلَ الشَّمْسِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۲۱۰ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۶، ص ۳۹۱ / حرّ عاملی، ۱۳۸۰، ص ۶۸۶ / حرانی، ۱۴۰۴، ص ۳۰۶ / حکیمی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۳۰۶): «ای پسر جندب! خداوند فرمود: ... نماز کسی را که در برابر عظمتم خاشع باشد... و کسی که به غریب و دور از وطن پناه دهد می‌پذیرم. پس نورش مانند نور خورشید روشنایی می‌بخشد.»

امام صادق (ع) برای بازگشت افراد غریب، به وطن خود دعا می‌کردند: «... وَعَلَى مُسَافِرِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۷، ص ۱۰۱): «... خداوندا، بر مردان و زنان مؤمن، لطف کن به اینکه آنها را در صحت و سلامت و در حالی که غنیمت کسب کرده‌اند به وطن‌هایشان بازگردانی به امید رحمتت - ای مهربان‌ترین مهربانان.»

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: هر کس در ماه رمضان این دعا را بخواند خداوند تا روز قیامت گناهایش را می‌بخشد: «اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ... اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۵، ص ۱۲۰ / نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۴۷): «خدایا بر اهل قبور، سرور و شادی عطا کن و... هر غریبی را به وطنش بازگردان.» این دعا مبین آن است که هر انسانی به وطن خویش علاقه دارد و دوست دارد در صورتی که از آن دور شد دوباره به همان‌جا باز گردد.

از عبدالله بن مسعود روایت شده: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَيْلَةَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِ الصَّفِّ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ فَقِيرٌ وَأَسْأَلُكُمْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأُطْعِمُونِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَيُّهَا الْحَبِيبُ لَا تَذْكُرِ الْعُرْبَةَ فَقَدْ قَطَعَتْ نَبَاطَ قَلْبِي...» (رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۹، ص ۱۲۳): «رسول خدا (ص) یک شب نماز عشا را خواند. مردی از میان صف برخاست و گفت: ای مهاجرین و انصار، من مردی غریب و فقیرم. از شما در مسجد رسول‌الله (ص) تقاضای کمک می‌کنم. مرا طعام دهید. پیامبر (ص) فرمود: ای دوست! ذکر غربت مکن که

رگ‌های دلم بپریدی!...» اینکه چون نام غربت و دوری از وطن به میان می‌آید، پیامبر (ص) می‌فرماید: دلم را شکستی و رگ‌های دلم را پاره کردی، نشان می‌دهد که پیامبر (ص) تا چه اندازه شیفته و دوستار وطن و زادگاهشان بوده‌اند.

از روایاتی که مرگ در غربت را شهادت می‌داند نیز زجرآمیز بودن غربت و اهمیت و ارزشمندی ماندن در وطن قابل برداشت است. امام صادق (ع) فرمودند: «مَوْتُ الْغَرِيبِ شَهَادَةٌ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۳۹ / مشکینی، ۱۴۲۴، ص ۲۲ / پاینده، ۱۳۸۲، ص ۷۷۸): «مرگ غریب شهادت است.» (یعنی هر انسانی که به خاطر پیشامد و مصلحتی گرفتار غربت شود و در آنجا بمیرد ثواب شهیدان را می‌یابد.)

(۱۱) در روایات، درباره دوری از وطن به عنوان یک مُقاسات (تحمل رنج) یاد شده و از پیامبر اسلام (ص) به عنوان فرد تحمل‌کننده این سختی در راه خدا تمجید گردیده است.

حضرت علی (ع) فرمود: «مُحَمَّدٌ (ص) فَاسَى مَرَارَةَ الْغُرْبَةِ وَفَارَقَ الْأَهْلَ وَالْأَوْلَادَ وَالْمَالَ مُهَاجِرًا مِنْ حَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَمْنِهِ فَلَمَّا رَأَى اللَّهَ كَاتِبَتُهُ وَأَسْتَشْعَرَاهُ الْحُزْنَ أَرَاهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ) رُؤْيَا تُوَارِي رُؤْيَا يُوسُفَ فِي تَأْوِيلِهَا وَأَبَانَ لِلْعَالَمِينَ صِدْقَ تَحْقِيقِهَا فَقَالَ: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۳۴ / طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۵): «حضرت محمد (ص) رنج و سختی غربت را تحمل کرد و از خانواده و فرزندان و دارایی‌اش جدا شد. از حرم و منطقه امن خدا سفر کرد. زمانی که خداوند اندوه و حزنش را دریافت، رؤیایی را به او نشان داد که برابر با رؤیای حضرت یوسف (ع) بود و خداوند تحقق این رؤیا را بر جهانیان آشکار کرد که فرموده بود: خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت. به طور قطع، همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید. ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است.» با توجه به آیه ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...﴾ (الفتح / ۲۷) پیامبر (ص) و اصحاب ایشان، عشق به وطن و بازگشت به مکه داشتند.

(۱۲) در منابع دینی، دعاهایی وجود دارد که از خداوند درخواست بازگشت به وطن شده است؛ وجود این ادعیه نشانه حُب وطن در اسلام است. یکی از آنها دعایی است که هرگاه

انسان از وطن خود دور بود و خواست خداوند او را سالم به وطن برساند در هر حالتی این دعا را بخواند: «يَا جَامِعاً بَيْنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيَّ تَأَلَّفِ مِنَ الْقُلُوبِ وَشِدَّةِ تَوَاصُلِ لَهُمْ فِي الْمَحَبَّةِ وَيَا جَامِعاً بَيْنَ أَهْلِ طَاعَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَيَا مُفَرِّجَ حُزْنِ كُلِّ مَحْزُونٍ وَيَا مُسَهِّلَ كُلِّ غُرْبَةٍ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَرْحَمَنِي فِي غُرْبَتِي بِحُسْنِ الْحِفْظِ وَالْكِفَاةِ وَالْمَعُونَةِ وَفَرِّجْ مَا بِي مِنَ الضِّيقِ وَالْحُزْنِ بِالْجَمْعِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَّائِي وَلَا تَفْجَعْنِي بِاقْطَاعِ رُؤْيَةِ أَهْلِي عَنِّي وَلَا تَفْجَعْ أَهْلِي بِاقْطَاعِ رُؤْيَتِي عَنْهُمْ بِكُلِّ مَسْأَلِكٍ أَسْأَلُكَ وَأَدْعُوكَ فَاسْتَجِبْ لِي» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۷، ص ۱۱۲ / حلی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۶ / کفعمی، ۱۴۰۵، ص ۱۹۲): «ای خداوندی که دل اهل بهشت را الفت بخشیده‌ای، و آنان را با محبت به یکدیگر پیوند داده‌ای، و ای خدایی که عبادت‌کنندگان را با آنان که برای عبادت آفریده‌ای جمع نموده‌ای، و ای که اندوه هر شخص اندوهگینی را برطرف می‌کنی، و ای خدایی که تنهایی را آسان می‌گردانی، و ای مهربان‌ترین مهربانان، مرا در تنهایی‌ام مورد ترحم قرار داده، از خوف حفظ نموده و معیشتم را تأمین کن، و رنج و ناراحتی‌ام را با جمع کردن بین من و دوستانم برطرف کن. ای خدایی که بین دوستان الفت برقرار می‌کنی، بر پیامبر و خاندان او درود فرست و با مرگ من، خاندانم را از دیدن محروم مکن و با مرگ خاندانم مرا از دیدن آنان محروم مساز. تو را با هر خواسته و دعایی می‌خوانم، مرا اجابت نما.» با خواندن دعای فوق، خداوند او را در غربت حفظ می‌کند و سالم به خانواده‌اش برمی‌گرداند و حاجتش را برآورده می‌سازد.

۱۳) آیاتی که بیان می‌کند طاغوتیان از حُبِّ وطن افراد به نفع خود سوء استفاده می‌کنند و آن را به عنوان یک اهرم فشار بر مؤمنان، به کار می‌گرفتند نظیر آیه ﴿قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ (الشعراء / ۳۴-۳۵): «به گروهی از اشراف قومش که کنارش بودند گفت: این مرد، جادوگری داناست. می‌خواهد به جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون دربارهٔ او چه رأی می‌دهید؟»

خصلت و خوی انسان بر علاقه به سرزمینی که در آن پرورش یافته سرشته شده است، ولی سرکشان و طاغوتیان از این علاقه سوء استفاده کرده و خود را به عنوان حامیان وطن و کسانی که خواهان امنیت داخلی و خارجی وطن هستند معرفی می‌کنند. با توجه به آنکه علاقه به وطن جزو سرشت هر انسان است، فرعون از این امر برای برانگیختن غیرت مردم استفاده کرد و یادآور شد که حضرت موسی (ع) مُخَلِّ امْنِيَّتِ بوده و هدف نهایی وی، اخراج مردم از سرزمینشان می‌باشد. (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۹، صص ۳۹-۴۰).

همچنین، آیه: ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ (الأعراف / ۱۱۰): «می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس چه دستور می دهید؟» و آیه: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَاكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف / ۱۲۳): «فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما رخصت دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته‌اید تا مردمش را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست.» و آیه: ﴿قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ (طه / ۵۷): «گفت: ای موسی، آمده‌ای تا با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» و آیه: ﴿قَالُوا إِنْ هَذَا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى﴾ (طه / ۶۳): «(فرعونیان) گفتند: قطعاً این دو تن ساحرنده [و] می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند، و آیین والای شما را براندازند.» در راستای بحث بوده و بر این موضوع دلالت می‌کند.

۱۴) در برخی از آیات و روایات از عدم مشروعیت آوارگی، سخن به میان آمده است. رسول خدا (ص) فرمود: «لَيْسَ فِي أُمَّتِي... سِيَّاحَةٌ» (صدوق، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۴۰۳، ص ۱۷۴ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۷، ص ۱۱۵) «در امت من، آوارگی از وطن مشروع نیست.» سیاحت به معنای آوارگی از وطن است. با توجه به این حدیث، پیامبر اسلام (ص) آوارگی از وطن را نامطلوب دانسته و بر ماندن در وطن و مهرورزی به آن، تأکید داشته است.

و در پایان، توجه به این نکته ضروری است که هرچند وطن‌گرایی از شریف‌ترین احساسات انسان است اما می‌تواند به وطن‌پرستی تبدیل شود تا جایی که فرد، وطنش را به جای خدا در مقام پرستش قرار دهد و حاضر شود عظمت وطنش را بر ویرانه وطن‌های دیگران و تملدنش را بر خرابه تملدن‌های دیگر، بنیان نهد و سطح مردمش را به بهای فقیر شدن ملت‌های دیگر بالا ببرد. البته، اینگونه وطن‌پرستی در اسلام مذموم است. به عبارت دیگر، وطن‌گرایی زمانی محکوم و مردود است که جنبه افراطی و منفی به خود بگیرد؛ یعنی موجب تبعیض در قضاوت، در دیدن و ندیدن خوبیها و بدیها، و در جانبداری‌ها شود (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۵۱)، یا موجب دشمنی، کینه و نفرت ناحق نسبت به وطن دیگران گشته یا فداکاری برای آن موجب خشم و عداوت بدون حق بر ضد دیگران گردد. در این صورت، افراد را تحت عنوان ملیت‌های مختلف، از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای بین آنها به وجود آورده، جنگ‌های خونینی در بین انسان‌ها ایجاد می‌کند (همان، ص ۵۸).

بدون شک، وطن‌خواهی و احساس تعلق انسان نسبت به سرزمین و قوم و نژادش، نه تنها عیب نیست بلکه عاملی سازنده برای همکاری‌های اجتماعی او است، اما ممکن است به مرور

زمان و به دلیل رشد ناهماهنگ، این امر از حدّ بگذرد و به صورت مخرب درآید. و منظور از تعصّب نژادی و قبیله‌ای که مورد نکوهش قرار می‌گیرد همین «افراط» است. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۳۵۳)

«تعصّب» و «عصیّت» در اصل از ماده «عَصَب» به معنی پی‌هایی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد. سپس، هرگونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصّب و عصیّت نامیده‌اند، (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۶۸) اما معمولاً این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می‌رود (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۳۵۳). از حضرت سجّاد (ع) راجع به عصیّت پرسیدند؛ فرمود: عصیّتی که دارنده آن گناهکار به شمار می‌رود آن است که شخص، اشرار و بدان قوم خود را بهتر از نیکان اقوام دیگر ببیند. و اما حمیّت پسندیده شده را غیرت «مردانگی» می‌نامند که در حفظ دین و مذهب حق یا در مال یا در اهل و ناموس یا در وطن و شهر به کار می‌رود که از مکارم اخلاق و محاسن اعمال است (فیض الاسلام، ۱۳۷۵، ص ۸۱). دفاع افراطی از قوم، قبیله، نژاد و وطن، سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها در طول تاریخ بوده و عاملی برای انتقال خرافات و زشتی‌ها به اقوام دیگر شده است. این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جایی می‌رسد که مانند پرده‌ای از خودخواهی و جهل، بر روی افکار و درک و عقل انسان قرار می‌گیرد، و مانع قضاوت صحیح می‌گردد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۳۵۳).

در عین حال، این سخن به این معنا نیست که انسان تفریط کرده و میهن و سرزمین را به کلی رها کند. اسلام، دستور اکید به حفظ وطن از شرّ بیگانگان کرده است؛ زیرا در جامعه‌ای که وطن دوستی نباشد، انگیزه‌ای برای خدمت، رشد و توسعه‌یافتگی وجود نخواهد داشت. خداوند کسانی را که از جهاد در راه وطن سرپیچی کردند مذمت و سرزنش می‌کند، زیرا دفاع از میهن، یک ارزش، و سرباز زدن از جبهه، نشانه کفر است (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۹۴):

﴿وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ (آل عمران / ۱۶۷): «و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند. آنهایی که به ایشان گفته شد: بیایید در راه خدا نبرد کنید! یا از حریم خود، دفاع نمایید؛ گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می‌کردیم. آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان. به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خداوند از آنچه کتمان می‌کنند، آگاه‌تر است.»

وطن دوستی و احساسات ملی- اگر در چارچوب مرزهای درست خود باقی بماند و تنها جنبه مثبت و اصلاحی داشته باشد- محرک و زمینه ساز و مشوق توسعه یافتگی و منشأ تغییر و تحولات مثبت در زندگی انسان شده و موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه و احسان و خدمت بیشتر به هموطنان و کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم می گردد. در این صورت، با عقل و منطق، سازگار و از نظر اسلام نیز ممدوح و قابل قبول است (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۵۸). حضرت علی (ع) فرموده اند: «عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ» (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۰۷/مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۴۵): «به وسیله وطن دوستی شهرها آباد می گردد.»

از سوی دیگر، «اسلام در عین حالی که وطن را- آنجایی که زادگاه است- احترام می گذارد، لکن مقابل اسلام قرار نمی دهد. اساس، اسلام است. اینها دیگر بقیه اش فرغند. و اساس آنهایی که مکتبی هستند خدمت به اسلام است. این خدمت اگر در لبنان باشد خدمت است، اگر در ایران باشد خدمت است. این حساب هایی که پیش مردم مادی مطرح است، که ما ایرانی هستیم و برای ایران باید چه بکنیم، و آئی که [عراقی است]، بگوید ما عراقی هستیم و برای چه، این حسابها در اسلام نیست. اسلام می خواهد که همه دنیا یک عائله باشد و یک حکومت در همه دنیا، آن هم حکومت عدل برقرار باشد و همه افراد، افراد همان عائله باشند. و لهذا، ما مکرر این معنا را گفته ایم که این قضیه ای که شاید صحبتش در همه جا هست که ملت ایران- مثلاً- جدا، ملت عراق جدا، هر کدام یک عصبیتی برای او داشته باشند و حتی به اسلام کار نداشته باشند، به ملت و به ملت کار داشته باشند، این یک امر بی اساسی است در اسلام، بلکه مُضَادِّ با اسلام است» (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۱۶۸).

نتیجه گیری

از بررسی مجموعه آیات و روایات فراوانی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفت نتیجه می گیریم:

۱- وطن، از دیدگاه اسلام محبوب و مطلوب انسان می باشد، باید از آن دفاع کرد و این دفاع مقدّس و مطلوب است.

۲- از دیدگاه اسلام، وطن گرایی، نباید جنبه افراطی و منفی به خود بگیرد و بالتبع، موجب تبعیض در قضاوت، در دیدن و ندیدن خوبیها و بدیهای افراد، و در جانبداری ها، دشمنی، کینه و نفرت ناحق نسبت به وطن دیگران گردد که در این صورت افراد را تحت عنوان ملیت های مختلف، از یکدیگر جدا می کند و روابط خصمانه ای میان آنها به وجود آورده، جنگ های خونینی در بین انسانها ایجاد می کند. این گونه وطن دوستی در اسلام مذموم است.

- ۳- برخی از آیات و روایاتی که دلالت بر وطن دوستی می‌کنند عبارتند از:
- الف) آیات و روایاتی که به علاقه پیامبر (ص) و مسلمانان به زادگاه‌شان اشاره دارد؛
- ب) آیات و روایاتی که به موضوع اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از وطنشان می‌پردازد و اخراج کنندگان را نکوهش می‌کند؛
- ج) آیات و روایاتی که از لزوم دفاع از وطن و مشروعیت آن سخن می‌گوید؛
- د) آیات و روایاتی که بیان می‌کند بسیاری از افراد به ناحق از وطن خود رانده شدند و یا به اخراج از وطن تهدید شدند؛
- ه) آیات و روایات زیادی که به صورت امر و دستور، ترک وطن را در مواقع لازم بیان کرده و مهاجرت از آن را مطلوب معرفی می‌کند؛
- و) آیاتی که به صورت اشاره و ضمنی، علاقه به وطن را بیان و تأیید می‌نماید؛
- ز) آیات و روایاتی که محبوبیت وطن را به طور مستقیم، بیان می‌کند؛
- ح) آیاتی که دوست داشتن وطن را در کنار دوست داشتن دین یا جان قرار داده است؛
- ط) مفهوم روایاتی که دلالت بر آن دارد که به غربت نروید یا شخص غریب و دور از وطن سزاوار دلسوزی است؛
- ی) روایاتی که از دوری از وطن به عنوان یک مقاسات (تحمّل رنج) یاد کرده است؛
- ک) دعاهایی که در آنها از خداوند درخواست بازگشت به وطن شده است؛
- ل) آیاتی که بیان می‌کند طاغوتیان از حُبّ وطن افراد به نفع خود سوء استفاده می‌کنند و آن را به عنوان یک اهرم فشار بر مؤمنان، به کار می‌گرفتند؛
- م) آیات و روایاتی که از عدم مشروعیت آوارگی، سخن به میان آورده است.

پی‌نوشت

برخی حدیث «حب الوطن من الایمان» را جعلی دانسته‌اند و به مفهوم آن ایراداتی وارد نموده و گفته‌اند با توجه به این حدیث، غیر مؤمنین نیز وطن را دوست دارند. دوست داشتن وطن با ایمان ملازمی ندارد و نمی‌تواند دلیل بر ایمان باشد مگر آنکه منظور دیگری در این حدیث مورد نظر باشد. (عسقلانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۹۳/ عینی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۳۵) با اینهمه، برخی از ایشان (عسقلانی، همان) با وجود جعلی دانستن سخن مزبور، در شرعی بودن حبّ وطن تردیدی ننموده و آن را با ادلّه دیگری به اثبات رسانده‌اند.

ولی بسیاری از علما این حدیث را مورد تأیید قرار داده‌اند. شیخ حرّ عاملی در آغاز کتاب *امل‌الامل* به این حدیث استناد کرده و شرح حال علمای جبل عامل را به خاطر بجا آوردن حقّ

وطن با استناد به حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» بر دیگر علمای متأخر، مقدم داشته است (حرّ عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱).

مرحوم آقارضی الدین محمد بن حسین قزوینی (از علمای بزرگ عصر صفوی و از شاگردان ملا خلیل قزوینی) در آغاز کتاب ضیافة الاخوان و هدیة الخلان - که راجع به تاریخ علما و راویان و بزرگان شیعه قزوین است - این حدیث را آورده و به آن استناد کرده و آن را شرح کرده است که دلیل بر تأیید آن از سوی این عالم بزرگ است (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۳۲).

امام خمینی در نامه عرفانی خود به آقای میرزا جواد همدانی (حجّت) این حدیث را مورد تأیید قرار داده و می فرماید: «فاحبیبی وطنک فإِنَّهُ مِنَ الْإِيمَانِ كَمَا أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ» (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵): وطن خویش محبوب دار که این دوستی از ایمان است چنانکه سید انس و جن (پیامبر اکرم) فرموده است.

فتنی گفته است: «لم اقف علیه و معناه صحیح». وی تصریح به موضوع بودن این حدیث نکرده با اینکه روش وی آن است که به روایات موضوع تصریح می کند (فتنی هندی، بی تا، ص ۱۱).

عجلونی بعد از نقل سخن صغانی که گفته این حدیث، موضوع است، موضوع بودن حدیث را با این گفته رد می کند: «معناه صحیح نظرا الی قوله تعالی ﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا﴾ (البقره / ۲۴۶) و ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (القصص / ۸۵)» (عجلونی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۴۵).

و همچنین مضمون این روایت با حدیث ذیل تأیید می شود: «قدم أُصَيْلَ (بن عبدالله) الغفاری علی رسول الله فقالت له عائشة: كيف تركت مكة؟ قال: اخضرت جنباؤها، وایبضت بطحاؤها، وأعدت إذررها، وانتشر سلمها... فقال رسول الله (ص) حسبك يا أصيل لا تحزني، (عجلونی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۴۶) ابن اثیر الجزری، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۱... تدع القلوب تقر.» (عجلونی، همانجا): أُصَيْلِ غفاری [از مکه به مدینه] نزد پیامبر (ص) آمد. عایشه از او پرسید: مکه را چگونه ترک کردی؟ او گفت: مکه را درحالی ترک کردم که اطرافش سبز و جوی هایش سفید (و پر آب) بود. گیاه اذخر به بار نشسته بود و گیاه سَلَم زیاد شده بود. پیامبر (ص) فرمود: ای اصیل! مرا ناراحت نکن... بگذار دلها آرام باشد.

ابن عربی با تعبیر «قال علیه السّلام» این حدیث را آورده است که نشانه پذیرش این حدیث از سوی اوست (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۲۹).

مرحوم سید محسن امین در بحث از کلمات قصار و برگزیده پیامبر (ص) این حدیث را مطرح کرده که نشانه آن است که این حدیث را پذیرفته است (امین، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۱).

علی رغم اشکالاتی که برخی به این حدیث وارد کرده اند، استفاده بسیاری از علما از حدیث یاد شده به صور گوناگون، نشانه پذیرش این حدیث است و بر فرض عدم پذیرش حدیث یاد شده، مطلوبیت حبّ وطن از روایات دیگر و نیز از آیات قرآن قابل اثبات است.

نکته مهمتر آنکه در پذیرش یک حدیث نباید تنها به سند حدیث تکیه کرد بلکه ملاک اصلی در پذیرش حدیث، متن آن است (فیض کاشانی، ۱۴۱۶، ج ۱، صص ۱۱-۱۲). هرگاه متن روایتی قابل پذیرش باشد، ضعف سندی نمی تواند آن را در حاشیه قرار دهد (خمینی، سیدمصطفی، ۱۴۱۸، ص ۳۰ / شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۲۳۶ / میرجلیلی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۸).

متن این حدیث با آیات قرآن، با احادیث مسلم دیگر و با فطرت و عقل انسان مطابق و سازگار است. «این روایت بیانگر رابطه ایمان و محلّ سکونت دایمی انسان می باشد. مفهوم آن این است که رابطه عقیدتی با وطن، علاقه و محبت نسبت به آن را ایجاد می کند و هرگاه چنین رابطه ای وجود نداشته باشد، خواه ناخواه محبت و علاقه ای نیز نخواهد بود... مهر ورزیدن، حالتی روانی و مربوط به اعتقادات و باورهاست و این مقتضیات ایمان است که مهرورزی را مشخص و ایجاد می کند. رابطه وطن با ایمان شخص این است که هرگاه وطن به گونه ای باشد که ایمان شخص طلب می کند، مهرورزیدن به چنین وطنی، بی شک جزو ایمان و از آثار ایمان می باشد.» (عمید زنجانی، ۱۳۶۵، ص ۲۵)

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.
- نهج البلاغة؛ قم: انتشارات دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۱. ابن أبي شبيهه كوفي، عبدالله بن محمد؛ المصنف في الاحاديث والآثار؛ تحقيق: محمد اللحام، بيروت: دارالفكر، ۱۴۰۹ ق.
 ۲. ابن أنير الجزري، علي بن ابي المكرم؛ أسد الغاية في معرفة الصحابة؛ بيروت: دارالكتاب العربي، بی تا.
 ۳. ابن الفقيه، احمد بن محمد بن اسحاق الهمداني؛ البلدان؛ بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۶ ق.
 ۴. ابن عجيبة، احمد بن محمد؛ البحر المديد في تفسير القرآن المجيد؛ تحقيق: احمد عبدالله قرشي رسلان، قاهره: ناشر: دكتور حسن عباس، ۱۴۱۹ ق.
 ۵. ابن عربي، ابو عبدالله محيي الدين محمد؛ تفسير ابن عربي؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۲ ق.
 ۶. احسايي، ابن ابي جمهور؛ عوالي اللئالي العزيزية؛ قم: انتشارات سيدالشهداء (ع)، ۱۴۰۵ ق.
 ۷. آقا بزرك طهراني، محمدحسن؛ الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ ج سوم، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
 ۸. امام سجّاد (ع)، علي بن الحسين؛ الصحيفة السجادية؛ قم: دفتر نشر الهادي، ۱۳۷۶ ش.
 ۹. امام علي بن ابي طالب (ع)؛ ديوان امام علي (ع)؛ قم: انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۹ ش.
 ۱۰. آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحكم و درر الكلم؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
 ۱۱. امين، سيّد محسن؛ اعيان الشيعة؛ بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
 ۱۲. بخاری، محمد بن اسماعيل؛ صحيح البخاری؛ بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م.
 ۱۳. بهائي، شيخ محمد بن حسين؛ مفتاح الفلاح في عمل اليوم واللييلة؛ بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
 ۱۴. پاينده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحة؛ تهران: دنياي دانش، ۱۳۸۲ ش.
 ۱۵. جعفری، يعقوب؛ تفسير كوثر؛ قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ ش.
 ۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ اصل الآمل؛ بغداد: انتشارات مكتبة اندلس، بی تا.
 ۱۷. —؛ الجواهر السنوية؛ ترجمه: زين العابدين كاظمي خلخالي، ج سوم، تهران: انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۸. —؛ تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة؛ قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
 ۱۹. حرّانی، ابن شعبه حسن بن علي؛ تحف العقول عن آل الرسول (ص)؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
 ۲۰. حقی بروسوی، اسماعيل؛ تفسير روح البيان؛ بيروت: دارالفكر، بی تا.
 ۲۱. حکيمي، محمدرضا و محمد و علي؛ الحياة؛ ترجمه: احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
 ۲۲. حلّي، سيّد علي بن موسى بن طاوس؛ الاقبال بالاعمال الحسنة في ما يعمل مرة في السنة؛ ج دوّم، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۷ ش.
 ۲۳. —؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.
 ۲۴. (امام) خميني، سيدروح الله؛ صحيفه امام؛ ج چهارم، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۸۶ ش.
 ۲۵. خميني، سيد مصطفی موسوی؛ ولاية الفقيه؛ تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶ ش.

۲۶. خوانساری، آقا جمال الدین؛ شرح بر غرر المحکم؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
۲۷. دیلمی، حسن؛ ارشاد القلوب الی الصواب؛ قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
۲۸. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۲۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق: دارالعلم، ۱۴۱۲ ق.
۳۰. راوندی، قطب الدین؛ الخرائج و الجرائح؛ قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق.
۳۱. رسولی محلاتی، سید هاشم؛ صحیفه علویة؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۶ ش.
۳۲. زحیلی، وهبة بن مصطفى؛ تفسیر الوسیط (زحیلی)؛ دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۲ ق.
۳۳. سبزواری، محمد بن حبیب الله؛ ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق.
۳۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی؛ مسالك الافهام؛ قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. شعیری، تاج الدین؛ جامع الاخبار؛ قم: انتشارات رضی، ۱۳۶۳ ش.
۳۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه؛ الامالی؛ بی‌جا: انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۳۷. —؛ الخصال؛ ج دوم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
۳۸. —؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ ج دوم، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ ش.
۳۹. —؛ عیون أخبار الرضا (ع)؛ بی‌جا: انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
۴۰. —؛ من لایحضره الفقیه؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۴۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج پنجم، قم: انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۷ ق.
۴۲. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۴۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۴۴. عجلونی، اسماعیل بن محمد؛ کشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس؛ ج سوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۴۵. عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری؛ ج دوم، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا.
۴۶. عمید زنجانی، عباسعلی؛ وطن و سرزمین و آثار حقوقی آن از دیدگاه فقه اسلامی؛ بی‌جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۴۷. عینی، بدرالدین محمود بن احمد؛ عمدة القاری؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۴۸. غضنفری، علی؛ «اسباب النزول، اهمیت و فواید»؛ فصلنامه قرآن پژوهی پیام جاویدان، شماره ۶، بهار ۱۳۸۴ ش.
۴۹. فتال نیشابوری، محمد بن حسن؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین؛ قم: انتشارات رضی، بی‌تا.
۵۰. فتنی هندی، محمد طاهر بن علی؛ تذکرة الموضوعات؛ بیروت: ناشر: امین دمج، بی‌تا.
۵۱. فیض الاسلام، سید علینقی؛ ترجمه و شرح صحیفه سجادیة؛ ج مکرر، تهران: انتشارات فقیه، ۱۳۷۵ ق.
۵۲. فیض کاشانی، محمد محسن؛ التفسیر الصافی؛ تحقیق: حسین اعلمی، ج دوم، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ ق.
۵۳. قرائتی، محسن؛ تفسیر نور؛ ج یازدهم، تهران: نشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.

۵۴. کاشانی، ملّا فتح الله؛ *تفسیر منهج الصادقین*؛ تهران: کتابفروشی محمّد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۵۵. کراجکی، ابوالفتح؛ *معدن الجواهر*؛ تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۹۴ ق.
۵۶. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ *المصباح*؛ قم: انتشارات رضی، ۱۴۰۵ ق.
۵۷. کلینی، محمّد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۵۸. مجلسی، محمّد باقر؛ *بحار الانوار*؛ بیروت: مؤسّسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۵۹. مدرّسی، سید محمّد تقی؛ *من هدی القرآن*؛ تهران: دار محیی الحسین، ۱۴۱۹ ق.
۶۰. مشکینی، علی؛ *تحریر المواعظ العددیة*؛ قم: انتشارات الهادی، ۱۴۲۴ ق.
۶۱. مصطفوی، حسن؛ *تفسیر روشن*؛ تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۶۲. مطهری، مرتضی؛ *خدمات متقابل اسلام و ایران*؛ ج بیست و ششم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش.
۶۳. مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان؛ *الارشاد*؛ قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۶۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش.
۶۵. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر؛ *بیان المعانی*؛ دمشق: مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ ق.
۶۶. میرجلیلی، علی محمّد؛ *روش و مبانی فقه الحدیث*؛ یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۹۰ ش.
۶۷. نوری، میرزاحسین؛ *مستدرک الوسائل*؛ قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۶۸. ورام ابن ابی فراس؛ *مجموعه ورام (تنبیّه الخواطر)*؛ قم: مکتبه فقیه، بی تا.